



عباس زمانوف شناخت جلیل محمد قلی زاده

نویسنده آذربایجان شوروی ۱۹۳۲-۱۸۶۹



می خوانید:

- ۱- زندگی ادبی
- ۲- زندگی اجتماعی
- ۳- روزنامه ملانصرالدین
- ۴- درباره کاریکاتورها
- ۵- آثار چاپ شده



نشر ایما با همکاری انتشارات امیر

- شناخت جلیل محمد قلی زاده
- عباس زمانوف
- ترجمه‌ی علی اکبر تهرمانی
- چاپ اول زمستان ۱۳۵۶
- چاپخانه ارژنگ
- تیراژ ۲۰۰۰ نسخه
- حقوق چاپ و نشر محفوظ است
- به موجب اجازه نامه‌ی کتابخانه ملی



آفرینش های ادبی بدیع جلیل محمد قلی زاده در تاریخ ادبیات
آذری از جمله آثار است که هیچگاه رنگ کهنگی نمی گیرد و با
گذشت زمان طراوت و معنی بیشتر و اهمیت تازه ای کسب می کند .
آثار ادبی او از صفحات درخشان ادبیات آذربایجان همانند آثار
نظامی ، قزوینی و م . ف آخوندوف است .

آفرینش های بدیع قلی زاده ، به ویژه
مقاله ای که در آن بیانگر آرزوها و خواسته های مردم است از
زادگاهش فراتر رفته و در سرزمینهای دوردست به ویژه ممالک شرقی
طرفدارانی پیدا کرده است . محمد قلی زاده به عنوان نویسنده ای متفکر

۵

در شهر گورنی فرستاد .

دوران پنج ساله دانشسرا در تعلیم و تربیت ، فعالیت های آینده
و تلاش ادبی محمد قلی زاده نقش مهمی ایفا کرد . گرچه معلمان
حکومت تزاری و مدرسان علوم الهی سعی داشتند شاگردان را مطیع و
بردار تربیت کنند تا به هر نوع اجحاف و ستم فرمانروایان نیندازند .
لیکن دروس طبیعی که در دانشسرا تدریس می شد اغلب بتأییدی
عکس آن ها می داد . در خاطرات ادیب بزرگ اینطور می خوانیم :
همانقدر که معلمین دانشسرا سعی می کردند که ما را خرافاتی بار
آورند ، به همان اندازه هم دروس جغرافیا و تاریخ طبیعی تأثیر خود را
می بخشید . یعنی از یک طرف سخن از آفرینش جهان در شش روز توسط
خداوند و استراحتش در روز جمعه می گفتند و از طرف دیگر سخنان معلم
تاریخ طبیعی تأثیر خود را می کرد و بی سروصدا بر همه ی آنها غلبه پلکان
می کشید . به این ترتیب معلمین دانشسرا بدور از تعصب و خرافات ، با
چشمائی باز ، با علومی که با موهومات ، بارزه می کرد آشنا می شدند ،
ادبیات روسی و سایر مال را مطالعه می کردند که این هم به تکامل
فکری و جهان بینی آنها شکل می داد و در انتخاب روش آینده آنها
نقش بزرگی بر عهده می گرفت .

در سال ۱۸۸۷ محمد قلی زاده دوره دانشسرا را تمام می کند
و به روستای اولو خان در نزدیکی ایروان به عنوان معلم ، روانه
می شود . کمی بعد به روستای نوراشین ، الا ، منتقل می شود و تا
سال ۱۸۹۰ در آنجا به کار مشغول می شود . در همین زمان نمایشنامه

و ادیب بزرگ شرق شهرت یافت . جزاین هم نمی توانست باشد .
چرا که در مدت فعالیت پر بار ادبی و اجتماعی خود با رشته ای
ناگسستی با مردم شرق پیوند داشت . نزدیک به نیم قرن تلاش پر بار
نویسندگی او منعکس کننده مبارزات آزادی خواهانه ، زندگی
اجتماعی ، سیاسی ملل مشرق زمین است .

محمد قلی زاده که در تاریخ پیشرفت اندیشه اجتماعی آذربایجان
و نیز ملل مشرق زمین مرحله نوینی بگذرد . در دوم فوریه ۱۸۹۹ در
شهر نخجوان در يك خانواده فقیر به دنیا آمد این ادیب بزرگوار
بعدها در خاطرات خود محیط زادگاهش را این چنین تصویر
می کند : « اولین بار که چشم به جهان گشودم دنیا را تاریک دیدم ...
هر صبح بجهان تنها صدای واقعه کبریه پندم مرا از خواب شیرین بیدار
می کرد . »

پدرش که اسیر این محیط جهل آمیز بود . ابتدا جلیل کوچک
را به مکتب خانه فرستاد . او هم مانند صدها و هزاران کودک
آذربایجانی ، تمام روز را روی دوزانو بر حصیر خشک می نشست
و به خاطر حفظ کردن جمله های عربی و فارسی که چندان هم باب طبعش
نیود ، مورد عتاب و خطاب ملا واقع می شد . اما این وضع دیری
نپایید . پدرش که می خواست پسرش را در ردیف میرزاهای شهر
به بیند جلیل را به يك مدرسه دو کلاسه روسی فرستاد و پس از اتمام
این دوره در سال ۱۸۸۲ او را به دانشسرای ، راقفاز بای گرجستان ،



او حرفه معلمی را از جان و دل دوست می داشت و با محبت پدرانه ای با کودکان برخورد می کرد. در خاطرات یکی از همکاران قلی زاده که با او در نهم به آموزگاری مشغول بود چنین می خوانیم: «قلی زاده هر روز در حباب مدرسه آتش روشن می کرد ، آب می جوشاند و بعد از شستن سر کودکان کچل ، با حوصله زیادی موهای زخمها را می کند و روی آنها دارو می مالید تا آنجا که قدرت داشت برای بچه ها ، لوازم تحصیل ، لباس ، کفش و شربتی می خرید .»

در آن هنگام معلم جوان تحت تاثیر شرایط سخت روستاییان قرار گرفته ، آنچه در توانایی اش در این زمینه بود آنها را یاری می کرد . از اسناد تاریخی چنین برمی آید که محمد قلی زاده در سال ۱۸۹۲ از تفلیس يك عدد و خبش خریده و به نهم برده است. روستاییان که کار آبی خیش را به عین می بینند به حسنیت معلمشان پی می برند و خودشان هفت خیش دیگر نیز تهیه کرده به ده می آورند و این زحمت کار آنها را با هم کتمی کند . در مجموعه چندجلدی تحت عنوان «شناخت سرزمین قفقاز و مردم آن» که به زبان روسی چاپ شده در جلد ۲۷ این عمل محمد قلی زاده نمونه آورده می شود و می نویسد «تنها شرط قبول هر انگار تازه و حرف جدید از طرف مردم آن است که آنها کار آبی و سود آن را با چشمان خود مشاهده کنند» .

او از معلمانی نبود که خود را در محدودی وظایف معلمی زندانی

۸

در تفلیس با مطبوعات روسی همکاری می کند . در سمیت مدیریت بخش اسلامی روزنامه دموکراتیک و روز آذینه [یا آقباه] به کار می بردارد . به اتفاق نویسنده مترقی و شخصیت اجتماعی و همرفاق لقمان زاده (۱۸۷۲-۱۹۳۷) چاپخانه «غیرت» را تأسیس کرده و به چاپ کتاب و نشریات می پردازند و میان مردم بخش می کنند .

در سال ۱۹۰۵ که ترارسم برای خفه کردن جنبش های انقلابی کشتار دسته جمعی راه می اندازد . محمد قلی زاده را در صف مبارزان علیه این برادر کشی می بینیم . بهترین مثال این مدعا مقالات ه بی نصیبها و ده های خبره است که در روزنامه های پیشرو آن زمان چاپ شده در این مقاله ها و قلیه تونهای دیگری که بعدها نوشت ، به ویژه در نامه نامه و کمانچه و کشتار جمعی را با تمام احساس محکوم می کند و صفحه تنگین و جنایت خوتین موجود در تاریخ مردم دولت را به طرز بارزی جلو چشم خواننده می گذراند . محمد قلی زاده در سال ۱۹۰۶ روزنامه و ملانصرالدین را در تفلیس منتشر می کند . انتشار این روزنامه هم در زمینه آفرینشهای ادبی و فعالیت های اجتماعی او نقطه عطفی بشمار می رود . انتشار «ملانصرالدین» اگر هم در اصل ارگان مشترک نویسندگان دموکرات آذربایجان باشد ، باز رهبر و الهام بخش آن محمد قلی زاده بود .

او با انتشار قلیه تونهای پرمخ و استادانه در ملانصرالدین «نه تنها در آذربایجان ، قفقاز و روسیه ، بلکه در خاور نزدیک و میانه

مظلوم» بساط چاپی را که اولین اثر او به شمار می رود ، می نویسد: در سال ۱۸۹۰ به مدیریت مدرسه روستای نهم در نزدیکی نخجوان تعیین می شود . هشت سال از ده سال کار فرهنگی او در این روستا سپری شد . «بازی کشمش» و «ماجراهای قریه داناباش» را در این روستا به تحریر درمی آورد .

دوران آموزگاری محمد قلی زاده در زندگی اجتماعی او از ارزش خاصی برخوردار است . قلی زاده در ردیف آن دسته از آموزگاران فداکاری است که در ربع قرن گذشته ، دهات آذربایجان را با نور دانش و فرهنگ روشن کرده اند. از یادداشت ها و خاطرات او معلوم می شود که معلم جوان در مدت آموزگاری اش در روستای نهم با روحانی نمایان نادان و کوه فکران متعصب که با ایجاد فتنه و فساد ، مانع گسترش فرهنگ بوده اند ، روبرو بوده است . و با سرسختی تمام به مقابله با آنها می پرداخته و بی توجه به مشکلات موجود ، کارهای تعلیم و تربیتی و سرور و وسعت و رونق می بخشیده است .

او می دانست که چگونه در افراد نادانی که به مدرسه به چشم «لانه شیطان» نگاه می کردند نفوذ کند . در نتیجه نه تنها پسران واجد شرایط را به مدرسه کشاند بلکه هشت دختر محصل را نیز سواد آموخت و با فرهنگ ساخت و در سال ۱۸۹۳-۱۸۹۲ برای آنها دوره ی مخصوص آمادگی تشکیل داد و به خاطر همین ، مورد تشویق و قدردانی قرار گرفت .

۸

می کنند. با اهالی روستایی که در آنجا درس می داد پیوند ناگسستی برقرار کرده بود ، با آنها می جوشید و همانند عضوی از ده در مسائل و مشکلات آنها شرکت می جست و مداخله می کرد .

در سال ۱۸۹۷ از معلمی دست می کشد و در شهرهای نخجوان و ایروان ، در ادارات دولتی مشغول کاری می شود و در زندگی اجتماعی جوانان روشنفکر دموکرات که در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای انسانی تلاش می کردند فعالانه شرکت می کند. ظهور ادیب بزرگ در صحنه مطبوعات مصادف با این ایام است. در سال ۱۹۰۱ اولین نوشته هایش در روزنامه های «قفقاز» و «کاسپی» که به زبان روسی چاپ می شدند منتشر می شود در این مقالات نویسنده جوان از حقوق زحمتکش روستا به دفاع برمی خیزد .

در سال ۱۹۰۳ محمد قلی زاده را در تفلیس جزو اعضای هشت تحریریه روزنامه «شرق روس» که به مدیریت نویسنده بزرگ اجتماعی و محمد آقا شاه نخلی (۱۸۶۸-۱۹۳۱) منتشر می شد ، می بینیم. همانطور که خود اعتراف می کند ، در حقیقت از این زمان است که وارد عالم مطبوعات و نویسندگی می شود . داستانهای «صندوق پست» و «بازی کشمش» و دیگر نوشته هایش را در «شرق روس» به چاپ می رساند و به عنوان يك نویسنده شناسانده می شود .

در ژوئن ۱۹۰۵ که «شرق روس» برچیده می شود. محمد قلی زاده



و مالکین بزرگ را با فیلمه توتیهای خود به تازیانه گرفت. همچنین برای بیدار کردن نمایندگان طبقه زحمتکش از خواب جهالت آنها را بادلوسوزی تمام به باد انتقاد می گرفت و گاهی هم برخلاف روش همیشگی خود مجبور می شد حرفش را مستقیم و بی پرده بیان کند. مثلا در مقاله ای در سال ۱۹۰۶ در «ملانصرالدین» نوشت:

ای خوانندگان عزیز! ای رفقا! من اینها را برای آن نمی نویسم که بعد از خواندن، روزنامه را به کناری نهید و بی خیال به کار خود ادامه دهید! من برای آن می نویسم که به فکر وادار شوید.

نشریه «ملانصرالدین» محدودیت ملی و جغرافیائی نمی شناخت. تا آنجا که می توانست حیطه نفوذ خود را گسترش می داد. در اوایل قرن بیستم که حوادث انقلابی ایران و ترکیه و استادگی مردم محروم عرب و هندوستان در برابر استعمارگران امپریالیست که به خاطر شرافت انسانی می جنگیدند، همه و همه در صفحات «ملانصرالدین» در درجه اول توسط سردبیر آن محمد قلی زاده در مقالات مترقی اش منعکس می شد و از مبارزات مردم در راه آزادی و استقلال سیاسی و اجتماعی شان به طرز مؤثری تقویت و پشتیبانی می کرد.

او در «ملانصرالدین» خط مشی ثابتی داشت. مبارزه در راه جمهوری دموکراتیک بخش اساسی مرامنامه او را تشکیل می داد. و نفس شالوده حکومت زمان خود را بی رحمانه به تازیانه می گرفت و مردم زحمتکش را در راه تحقق بخشیدن به جمهوری

۱۳

اگر زودتر به دادش نرسند ممکن است که دیگر اثری از آن بجا نماند. شتاب باید!

در سال ۱۹۲۱ محمد قلی زاده را در باکو پایتخت جمهوری دموکراتیک آذربایجان می بینیم. در اینجا نیز صفحات «ملانصرالدین» همچنان میدان عقاید تازه و دموکراتیک است. با دشمنان داخلی و خارجی حکومت نوپایده مبارزه بی امانی را آغاز می کند.

نمایشنامه «جمع دیوانه ها» «ساجراهای قریه داناباش» و داستانهای «شاید هم برگردانند» «تسبیح خان» «زن کنسول» «بلبلان شمر» و چند اثر دیگر محصول این دوره است. در سالهای آخر حیات، میرزا جلیل اثر مشهور «خطرات من» که نمونه درخشانی از خاطره نویسی به سبک کلاسیک است، به پایان می رساند. محمد قلی زاده در سال ۱۹۳۲ در باکو چشم از جهان فرو بست. دولت جمهوری برای قدردانی از خدمات پراراج او مجسمه اش را در باکو برپا کرد. و یک سری، مدارس، کتابخانه ها، خیابان ها، کالوزها، و مؤسسات علمی و ادبی به نام او نامگذاری شد. آثار ادیب بزرگ دفعات و با تیراژهای زیادی منتشر و به زبان جمهوری های برادر نیز ترجمه شده است.

مانند همه نویسندگان بزرگ جهان محمد قلی زاده در تاریخ ادبیات آذربایجان از چنان مقام پرارجی برخوردار است که کار

و همینطور در غرب هم به عنوان يك روزنامه نگار مترقی و بزرگ شناسانده شد. به همین خاطر است که صحبت از آثار ادبی و اجتماعی محمد قلی زاده بدون در نظر گرفتن نقش روزنامه «ملانصرالدین» بطور کامل، میسر نیست. اگر میرزا جلیل در آثار ادبی خود به پیروان مکتب ادبی آخوندزاده پیوست و راه تازه ای در آن گشود، در زمینه روزنامه نگاری با انتشار «ملانصرالدین» به گروه نویسندگان و روزنامه نگاران حرفه ای آذری که از طرف «حسن بیگ زردآبی» پایه گذاری شده بود، پیوست و به تداوم و غنای هرچه بیشتر آن کمک کرد.

در مجمع نویسندگان آذربایجان که در سال ۱۹۲۰ در باکو تشکیل شده بود جلیل محمد قلی زاده حرفهایی به این مضمون گفت: «اگر از من پرسیده شود که آثار ادیب را بیشتر دوست دارم یا روزنامه را پاسخ خواهم داد که «ملانصرالدین» را ترجیح می دهم. این سخن بی دلیل نیست. چرا که اوصافحات روزنامه «ملانصرالدین» را با خون دل می نوشت. ادیب مردم دوست برای بیداری هموطنان خود از خواب جهالت، از مقالات تند و مؤثری استفاده می کرد. نیروهای مرتجع را مورد حمله و سرزنش قرار می داد. در راهی که پیش گرفته بود از هیچ کس و هیچ چیز هراسی نداشت. در سال ۱۹۰۵ که انقلاب مردم زحمتکش با کشتار جمعی سرکوب شد نیکلای، پادشاهان مستبد شرق، روحانیون مفتخوار، اشراف و اعیان سرمابه دار

۱۴

دموکراتیک به مبارزه انقلابی ترغیب و تشجیع می کرد. در دوره پرتلاش روزنامه نگاری، محمد قلی زاده همچنین به آفرینش ادبی خود تداوم داده آثارى مانند «آزادی در ایران» «قریبا بیگ» «اوستا زنیال» «نگرانی» و نمایشنامه «مرد ها» و «کتاب مادرم» و چند اثر دیگر را نوشت.

در سال ۱۹۲۰ به تبریز پایتخت قدیمی آذربایجان کوچ می کند و به کمک روشنفکران آنجا روزنامه «ملانصرالدین» را منتشر می کند و نمایشنامه جاودانی «مرد ها» را در تبریز به روی صحنه می آورد. زندگی يك ساله او در تبریز از سالهای پر بار فعالیت ادبی اجتماعی اش بشمار می رود.

در آن هنگام شهادت تهرمانانه شیخ محمد خیابانی و فرجام قاجار آمیز «آزادستان» که خیابانی بنیان گذاشته بود، او را بی نهایت افسرده می کند. در این زمان نیز ادیب بزرگ مردم را به رویارویی با ستمگرها و بیدارگرها دعوت می کند و به سبک خود می نویسد: «دو دهمه جارا فرا گرفته در مجالس و منازله دود دشنامات و مشروبات، در کوچجه دود حمام، در معنوبات دود موهومات، در روح و قلب دود انحراف! خلاصه ملت در میان دود در حال خفه شدن است و در همین حال انتظار است کسی نجاتش دهد... چه کسی؟ هر صاحب وجدانی، هر مین پرستی، هر انسان واقعی و دلسوزی. ملت خفه می شود. دود از همه طرف مردم را احاطه کرده،



نویسنده‌ی بزرگ را آزاد می‌داد. آنچه فکر او را به خود مشغول می‌داشت همین مسئله بود، غم و اندوه ناشی از مشاهده وضع و حال زادگاه زیبایش آذربایجان. به اعتباری آواز همان آغاز فعالیت ادبی و مطبوعاتی خود در حق «وطن بیچاره» اش قلم زد و برای سعادت و آزادی آن با عزمی استوار به تلاش پرداخت.

در سال ۱۸۹۰ در اثر دلپذیر و هنرمندانه مهاجر اهالی قریه داناباش و کاستی‌های سرزمینش را با دلی پردرد، به طرز دهشتناکی تصویر می‌کند. این تصاویر تا آن حد زنده و رنگین‌اند که ما در هیچ موردی شک و تردید به خود راه نمی‌دهیم. چنان می‌پذیریم که گویی واقعاً رخ داده‌اند. آنچه که ظاهراً به طرز نوشته شده در حقیقت با اشک چشم درآمخته است. به همین خاطر است که وقتی آن را می‌خوانیم اگرچه گاهی لبخند می‌زنیم، بیشتر از آن، دلگیر و خشمناک می‌شویم و نسبت به استعمارگران و حامیان آنها که انسان را به تلاکت و پستی می‌کشاند نفرت بی‌حدی در دل می‌پرورانیم.

در ابتدای داستان، نویسنده داناباش را با ظرافت خاصی اینطور به‌شواخته معرفی می‌کند: «من می‌گویم که در تمام ولایت قفقاز ده عجیبی مثل این داناباش و ما وجود ندارد. نمی‌گویم که بد است، هرگز، من هیچ وقت چنین خطای نمی‌کنم، راست است که من کمی از دهمان رنجیده‌ام. اما این که دلیل بدی ده نمی‌شود، اگر هم دوستان نافر مثل من آمده‌ای بی‌سرویا از این ده برنجدند با

۱۷

که به جناب قاضی بدهد.» گرچه نویسنده به ظاهر این رویدادها را با خونسردی وصف می‌کند. لیکن خصیصه‌های نفرت‌انگیز درونی و بیرونی خدایاریک را با همه تعفیف بر ملا می‌سازد: «قد خدایاریک بلند است، خیلی هم بلند است، چهره‌اش سیاه است، خیلی سیاه، چشمهایش هم کاملاً سیاه است، حتی ذره‌ای سفیدی در چشمهایش مشاهده نمی‌شود. وقتی که خدایاریک کلاهش را تا روی چشم‌ها پائین می‌کشد، تماشاایی است. کلاه سیاه، چشم‌ها سیاه، روسیه، از گوشه‌ی کلاه چشمهایش چنان برق می‌زند که لرزه بر اندام انسان می‌افتد.»

این فقط ظاهر خدایاریک نیست که ترسناک است و حرف اینجاست که خدایاریک همیشه دگنگی به دست دارد. هر موقع دلش بخواهد بلند می‌کند و فرود می‌آورد. در داناباش ارزش هیچ چیز حتی پول برابر با این دگنگ نیست. اختیاراتی که این دگنگ دارد، از عهده پول خارج است.»

آنچه که رسام مایا قلم استادانه‌اش نقاشی می‌کند تنها تصویر خدایاریک نیست، تصویر چهره‌ی طبقه‌ی استعمارگر و روستاست که بر مردم حکومت می‌کردند. با تعمیم هنرمندانه و عالی این تصویر نویسنده دنیای ظلم و استعمار را به بهترین وجه در برابر ما نشان می‌دهد و نفرت و کین بی‌پایان خود را نسبت به آن آشکار می‌کند. این تعمیم از ویژگی‌های آثار ادبی محمد قلی زاده بشمار می‌رود.

منتقد را در ارزیابی آن مشکل می‌کند. همانطور که در تاریخ بیداری روسیه، گوتگول، چرنیشفسکی و ساتیکوف شجدرین سهم بزرگی داشتند، بهمان اندازه آذربایجان - که زیرستم ترازیسم و استعمارگران بسرمی‌برد - بیداری خود را مدیون محمد قلی زاده است. مثل دیگر نویسندگان محمد قلی زاده نیز با هنر نویسندگی خود دگرگونی عمیقی در افکار مردم بوجود آورد، در اذهان نفوذ کرد و به پیشرفت و تداوم ادبیات متعهد کمک کرد و نسلی از نویسندگان را تربیت کرد که به نسل ملاتیرال‌دین معروف شدند. او به عنوان یک نویسنده و طنزپرداز مردم نکیه داشت، دردشان را به جان احساس می‌کرد. افشاگر عوامل اجتماعی بود که در نهایت فاجعه و تیره‌بختی برای خلق بهارمغان می‌آورد. دموت به آزادی، عدل و سعادت پایه همه نوشته‌ها و آفریده‌های ادبی او را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۹۱۷ وقتی ستاره اقبال ترازیسم - این عقاب دوسرودشمن انسان - بعد از سیصدسال افول می‌کند، محمد قلی زاده مردم را به مبارزه در راه رهایی وطن می‌خواند و بانگ برمی‌دارد: «آه وطن فراموش شده، آه وطن بیچاره من! دنیا دگرگون شد، جهان به لرزه آمد، افلاک بهم ریخت، ملت‌ها از خواب جهالت برخاستند و برادران گمشدته‌شان را بازیافتند، خانه‌های ویران را از نو برپا داشتند، آخر تو کجایی ای وطن بیچاره من؟! ... آه آذربایجان زیبای من! این تو هستی؟! این درد جانکاهی بود که سالها

۱۹

همه‌ی این نمی‌توان گفت که داناباش ده‌بندی است و وقتی که به این ترتیب ظاهر آ داناباش را تیره می‌کند، حوادث فجیع، کینه‌های عمیق اجتماعی و آشتی‌ناپذیر درون اجتماع ده را در برابر چشم می‌نشانند. وقایع دهنه‌انگیز را مثل یک رویدادهای به رشته‌ی تحریر می‌کشد. او رفتارهای غیر انسانی و ظلمهای بی‌حد و غیر اخلاقی خدایاریک را با استناد و در عین حال خونسردانه، وصف می‌کند. گویی که اصلاً خدایاریک در این مهاجر مقصرت نیست.

«شکی نیست کسانی که حالا از دور قضاوت می‌کنند، خدایاریک را سرزنش خواهند کرد. اما اصلاً جای مذمت وجود ندارد. اگر متصفانه قضاوت کنیم و به حق رأی بدهیم، نباید خدایاریک را گناهکار بشماریم.

راست است که باعث و بانی این قول و قال خدایاریک است، اما خدایاریک به هیچ وجه قصد آن ندارد که فتنه و فساد راه بیندازد. خدایاریک تنها یک هدف دارد، آنهم ازدواج با زینب است و گرنه او را ضعیفی به اشک و آه زینب و فتنه نیست. خدایاریک الاغ محمد حسن عمو را عداً فروخت تا آواز زیارت کربلا محروم شود. خیر، خدا نکند. خدایار که با محمد حسن عمو دشمنی نداشت. خدایاریک الاغ را به این علت فروخت که پنج، شش منات پول لازم داشت. پول را هم به این خاطر می‌خواست که یک کله‌قند و یک گرواچه چای بخرد قند و چای را هم به این جهت تهیه می‌کرد



جمله « قربانعلی يك چاپلوس و متملق است » دیده نمی شود . وضع ظاهر و معنویات پوچ او را به نرمی و بی اعتنائی بیان می کند . اما باتصاویر بخش و قوی او دیگر جایی برای حرفهای بی پرده نمی ماند . چرا که « قربانعلی يك » با حرکات و حالات معمولیش خود را رسوا می کند . پس از اتمام داستان خواننده متوجه می شود و یقین می کند که « قربانعلی يك » فطرتاً چاپلوس است . همچنین درمی یابد که قربانعلی يك بی سبب مدانه گرنشده و به خاطر منافع شخصی به تعالیه دیگری نرفته است . او به کلاتر ورثیس و قاضی تملق می گوید به امید روزی که اگر راهش به ادارات افتاد از او جانبداری کنند ؛ آخر کسانی که انگل و ارزندگی می کنند همیشه گوش به زنگ هستند به همین جهت همانطور که به تجاوز به حقوق ضعیفان و گفتمانی اند به مطیع بودن در برابر قویتر از خود نیز عادت کرده اند آنگاه که در هر آن از صمیمیت و یکرنگی دم می زنند ، در زندگی خود از هیچ اصل مقدسی پیروی نمی کنند . به خاطر منافع شخصی به هر نوع پستی تن در می دهند ، هر گونه خفت را بجان می خورند و از نظر معنوی سقوط می کنند ، اینها نتایجی است که از انتقاد سر پوشیده ادیب بزرگ به دست می آید .

عظمت محمد قلی زاده به عنوان يك نویسنده در این است که آثار او متوجه مسایل كوچك و بی اهمیت فردی یا گروهی نیست . به عکس به مسایل عمومی که به سعادت جامعه بستگی دارد و نیز

۲۱

بی کرائش تنها از عهده نویسنده ای بر می آید ، که تش قلبش باتش قلب اجتماع هماهنگ باشد .

منتقد پیشرو و نامدار روس چرتشفسکی درباره ارزش آثار بزرگ ادبی می نویسد « اهمیت يك اثر بدیع ، تنها بستگی به هنر نویسندگی آن ندارد ، همچنین - یا در درجه اول - باید در پیشرفت جامعه و پا دست کم در تکامل ادبیات تأثیر خود را نشان بدهد » . محمد قلی زاده مولف آثار است که به تکامل تاریخ و باروری ادبیات یاری بسیاری کرده است . نمایشنامه و مرده ها نمونه درخشانی بر این مدعا است .

تصادفی نیست که وقتی نمایشنامه « مرده ها » در سال ۱۹۱۶ در باکو برای نخستین بار به صحنه می آید ، مثل بمب صدا می کند و نظر طبقات مختلف را به خود جلب می کند . در آن موقعیت اجرای نمایشنامه « مرده ها » در تاریخ ادبیات و هنر آذربایجان نقطه عطفی محسوب می شد . روشنفکران ، نویسندگان و هنرشناسان آفرینش این اثر را در تکامل تاریخی ادبیات دراماتیک آذری حادثه غیر مترقبه ای قلمداد کردند و با جان و دل نسبت به نویسنده آن ابراز احساس کردند . « مرده ها » از جهاتی که محیط را پوشانده پرده بر می گیرد . واقعت های تلخ و پنهان جامعه را در معرض دید مردم می گذارد . جهالت حاکم بر انسانهای زنده را به « مرده ها » نسبت می دهد . دست « مرده های » زوال پذیر و مغلوب را می گیرد و بر می خیزاند ، خواب

۲۲

گاهی در يك چهره از قهرمان داستانش خصوصیات يك طبقه را معرفی می کند . « محمد حسن عمو » [ماجراهای قریه داناباش] که زیر بار موهومات به وضع فلاکت یاری افتاده و نوروزعلی [صندوق پست] نوکر صادق آریاباش که حوادث خنده دار و گریه آوری برای او رخ می دهد ، سبیل کاملی از دهقانان مظلوم شرق محسوب می شوند . فاجعه ای و زینب « در داناباش » سرنوشت تمام زنان محکوم مشرق زمین است . « اوستا زنیال » کارگر زحمت کشی است با یکدست لباس تیمدار که از بدست آوردن قوت لایموت هم عاجز است . در عوض از واهمه بل صراط مثل بید می نرزد و با امید به دنیای دیگر زندگی سراسر مشقت را تحمل می کند . « اوستا زنیال » مجسمه با روح مسلمانان مشرق زمین است .

در آثار محمد قلی زاده ، انتقاد پرهنه ، جمله پردازی ، عبارت نویسی به خاطر انگیزتن احساسات کاذب ، وصف صحنه های غیر واقعی ، دیده نمی شود . حتی وقتی به توصیف صحنه های دهشت انگیز می پردازد ، از این قوانین سرباز نمی زند . رغبت و نفرت خود را آشکار بیان نمی کند ، نتیجه گیری و تفسیر را به خواننده واگذار می کند . به این ترتیب او به قدرت فهم ، تربیت ذهن برای نقد کردن و هویتیاری خواننده کمک می کند . به عنوان مثال نگاهی به داستان قربانعلی يك می اندازیم . در سراسر داستان حتی يك بار هم جمله « قربانعلی يك آدم و ذلی است » به چشم نمی خورد . در هیچ جای آن

۲۰

جریانانی که می تواند بکلی تاریخ ملتی را دیگرگون کند ، می پردازد . به همین جهت آثار او در میان مردم اهمیت زیادی کسب کرد . نمایشنامه « کتاب مادرم » را ملاحظه کنیم . منجلا بی که آدمهای نمایش دو آن دست و پا می زنند ، وضعیت کلی مردم آن دوره است . « کتاب مادرم » در حقیقت کتاب آذربایجان است . اگر در سیمای دیگانه پرورانه ای مثل صمد واحدها ، میرزا محمد علی ها و رستم يك ها ، جنایات هولناك دشمنی با مدنیت و خیانت به زبان مادری را تصویر می کند ، در چهره ای مادر ، گل بهار و چربانها سنجایی تجیب انسانی را به جلوه در می آورد .

در نمایشنامه « کتاب مادرم » نقش اساسی و مثبت از آن زهرایگم [مادر] است . مادر چهره ای دوست داشتنی و انسانی دارد . ایراهیموف یکی از منتقدان معروف آثار محمد قلی زاده می نویسد تحت تأثیر و تحقیر فرزندان بیگانه از مادر ، این آذربایجان است که له می شود ، قطعه قطعه می شود ؛ از هم می باشد . اضطراب ، هیجان و مرشك او در حسرت آزادی وطن است . در ضمیر يك و لطیف او که هر چیزی را ، خوش ، روشن و متعادل می خواهد کالبد آذربایجان جان می گیرد .

در تمثال يك خانواده ، قالب اجتماعی را جان بخشیدن ، و در سیمای يك شخص ، ویژه گیهای يك مرز و بوم را ترسیم کردن هنر بزرگی است . « کتاب مادرم » با آن ظرافت ، مهارت و وسعت

۲۲



نرود ، مردم به حقوق خود آشنا نخواهند شد . ازین روست که ضربه‌های کاری خود را متوجه این لپ می‌کند . صورتک‌های آنها را می‌درد . در نتیجه معلوم می‌شود که این «مقدمین» که در پرده دین خود را استنار کرده‌اند در اصل به هیچ چیزی معتقد نیستند ، طماع ، لوطی ، بی‌شخصیت و وطنی‌اند .

لیکن در کمندی «مرده‌ها» تنها به دریدن پرده چهل و نادانی اکتفا نکرده ، کینه و نفرت شخصی موجود در روابط اجتماعی انسانها را نیز در برابر چشم می‌گشتراند . در پرده اول نمایشنامه سوام‌بابی صبری منتظر زنده شدن مرده‌های شان هستند . لحظه مویرد فراموشی رسد اما هیچکدام راضی به رجعت مرده‌ها نیستند چرا؟ برای آن که زنده‌ها به مرده‌ها خیانت کرده‌اند ، از این می‌ترسند که وقتی جان گرفتند حقوق پایمال شده‌شان را مطالبه کنند . به این خاطر که جهالت ، موهومات و استعمار حاکم بر آنها زنده‌های مرده را در سودجویی‌های شخصی فرومی‌برد . در آنجا خیانت برادر به برادر ، شوهر به زن ، همسایه به همسایه ، دوست به دوست ، يك رویداد معمولی است . افراد این جامعه به خاطر منافع شخصی به هر کاری دست می‌یازند و حتی اعتقادات مذهبی خود را هم زیر پا می‌گذارند . گرچه در کمندی «مرده‌ها» انتقاد و افشاگری در نهایت درجه متوجه مناظر دهشتناک است . اما ایمان و امید او به انسان و آینده‌اش بهمان نسبت قوی‌ست . در صحنه آخر ، اسکندر ، دختران معصوم

۲۵

محمد قلی زاده که سالها به حرفه آموزگاری اشتغال داشت در آفرینشهای بدیع ادبی ، مسایل تعلیم و تربیت را فراموش نمی‌کند . در «ماجرای قریه داناباش» که اول به صورت داستان و سپس به صورت نمایشنامه کمندی نوشت ، به تصویر مدارس قدیمی می‌پردازد و سیاست فرهنگی حکومت تزار و نیز رفتار عامیانه دهقانان را که از فرستادن کودکان به مدرسه خودداری می‌کردند ، از دم تیغ نیز انتقاد خود می‌گذارند مؤلف باین جهت سیاست آموزشی تزار را مورد حمله قرار می‌دهد که به آموزش و پرورش اقلیت‌های ملی توجهی نمی‌کند و در حقیقت نمی‌خواهد آنها به معنی واقعی علم آموزند و متعلم شوند . تنها قصدش تربیت مترجم برای ماموران تزاری است ؛ نویسنده وضع ناهنجار و مضحک مدرسه را به این جهت در سیمای «حسنوف» معلم مدرسه ، تصویر می‌کند که او با محیط ، گزشتاری‌ها و خواست‌های مردم ده بیگانه است . از اینجاست که وقتی هم در لزوم مدرسه و اهمیت تحصیل با روحانیان صحبت می‌کند به دلایل خنده‌دار و بیهوشی دست می‌یازد .

کمندی «ماجرای قریه داناباش» تنها يك اثر هنری نیست ، از نظر نمایاندن روش پوسیده فرهنگی تزاری ، ضعف‌ها و موفقیت‌های آن يك سند معتبر تاریخی است ، حوادث عبرت‌انگیزی که در آن رخ می‌دهد ، تنها محصول تخیل نویسنده نیست ، در عین حال تجسم واقعی مشاهدات او از محیط اجتماعی است .

و ادو چشم‌شان می‌شکند ، به دانش و خرد لازم زندگی انسانی می‌خواند و به دیگر سخن به ترقی و تکمیل بشر کمک می‌کند . به این خاطر است که «مرده‌ها» در ردف آثار نمایشی بزرگ و غنی دنیا قرار می‌گیرند .

در کمندی «مرده‌ها» مؤلف نه تنها موهومات و خرافات ، بلکه نهادهای کهنه و در حال زوال اجتماعی و فرم‌های اخلاقی پوسیده را به شلاق می‌گیرد . خلاصه کلام هیچ اغماضی روا نمی‌دارد . ایست که نویسنده ضربه سخت را متوجه «شیخ نصرالله» که سبیل موهومات و خرافات است می‌کند . چرا که همین «شیخ نصرالله» ها هستند که مردم را در نا آگاهی و بی‌خبری نگاه می‌دارند و به موجودی بی‌فکر و بی‌احساس تبدیل می‌کنند . این «مقدس» طماع ، به نام خدا و دین ، زحمتکش را با وعده‌ی بهشت و دوزخ سرگرم می‌کنند ، و از تفکر و دانش محروم‌شان می‌سازند . به دیگر سخن «زنده» را به «مرده» تبدیل می‌کنند . پرده نادانی جلوشم آنها طوری پوشانده که زیبایی‌های جهان پیرامون خود را نمی‌بینند . ناهنجاریهای هنجارشدنی را به عنوان قوانین طبیعی ، استقبال می‌کنند . برای توجیه اخلاق چرکین خود به بهانه‌های گوناگون دست می‌بازند . بالاخره نویسنده به این نتیجه منطقی می‌رسد که : «تا وقتی شیخ نصرالله‌ها از صحنه زندگی مردم خارج نشوند جان گرفتن «زنده‌های مرده» غیر ممکن است . تا زمانی که نقاب از صورت شیخ نصرالله‌ها کنار

۲۷

حرمخانه‌ی شیخ نصرالله را به پدران ساده لوح آنها نشان می‌دهد و می‌گوید :

«نگاه کنید! نگاه کنید! خوب نگاه کنید! با دقت نگاه کنید در کتاب تاریخ شما این فجایع یا خون نوشته خواهد شد ، آیتدگان این کتاب را ورق خواهند زد ، وقتی این صفحه را ببینند شما را به خاطر خواهند آورد و خواهند گفت : نت بر شما ، لعنت بر شما ! گویی اسکندر باور دارد که زندگی به این سان باقی نخواهد ماند . نویر تاریکی و مدنیت علم بر جهالت پیروز خواهد شد زندگی نسلهای آینده مانند پدران نخواهد شد ، آنها از بند موهومات و خرافات چسته ، حقوق انسانی خود را درک خواهند کرد . باین طریق نمایشنامه با ایمان عمیق به آینده روشن انسان به پایان می‌رسد » محمد قلی زاده در پیس «جمع دیوانگان» هم وراثت دنیای «مرده‌ها» را می‌نمایاند . در این اثر هم انتقاد و طنز بسیار تند و قوی دارد . مانند «مرده‌ها» در «جمع دیوانه‌ها» هم نا آگاهی و ساده لوحی ، طمع شخصی ، به جنبه‌ی معنوی انسانها اطمینان ندارد می‌کند . آنها را به فساد اخلاق می‌کشاند طوری که «عاقل» از دیوانه‌ها نمی‌توان تشخیص داد . اگر در پایان «مرده‌ها» اسکندر مردم را «مرده» خطاب می‌کند ، در پایان «جمع دیوانه‌ها» دکتر «لاسیوز» همین جمع را دیوانه می‌خواند . بنظر می‌رسد که موضوع و هدف این دو اثر مکمل یکدیگرند .



در نظر محمد قلی زاده « وظیفه مقدس قلم خدمت در راه سعادت و بهروزی انسانهاست » ادیب بزرگ در حیات اجتماعی از ابتدای ورود به عالم نویسندگی در این راه گام برداشت ، با نیروی خستگی‌ناپذیر و اراده‌ای آهنین در راه خوشبختی مردم قلم زد . آفرینش‌های ادبی محمد قلی زاده و مبارزات پی‌گیرش در حیات اجتماعی - با یکارگرفتن نقش مقدس قلم - و در حقیقت دگرگون کردن آن نمونه بسیار زیبا و گویایی است ؛

روزنامه‌ی ملانصرالدین (۱)

هویت روزنامه

۱ - نام : ملانصرالدین

۲ - محل انتشار :

الف . از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ قلیس

ب . ۱۹۲۱ - تبریز [شماره ۸] روزنامه در این سال در

تبریز منتشر شده است .]

ج . ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱ باکو .

۳ - تصویر : دارای تصاویر رنگی و سیاه و سفید است ؛

صفحه‌ی اول و چهارم و پنجم و صفحه‌ی ششم دارای

تصاویر رنگی است . دو صفحه دوم تصویر سیاه

۱ - محمد پنهون « روزنامه ملانصرالدین » . نامه انجمن کتابداران ایران دوره نهم شماره اول بهار ۲۵۳۵ -

۲۹

۷ . صاحب امتیاز : جلیل محمد قلی زاده که با عنوان مدیر و سردبیر (مدیر و سردبیر) مشخص شده . از شماره ۳۶ سال پنجم مورخ

۱۳ نوامبر ۱۹۱۰ تا شماره ۱۱ سال ششم مورخ

۲۳ مارس ۱۹۱۱ مدیریت روزنامه با محمد علی

صدقی زاده - (محمد علی صدقی) بوده و

به عنوان مدیر موقتی از او نام برده شده است .

۸ . نویسنده‌ی اصلی : جلیل محمد قلی زاده ، میرزا علی اکبر طاهرزاده

[صابر] ، عبدالرحیم حقیر دینف ، محمد سعید

اردوبادی ، علی نظمی ، قسنگار ، عمر فائق

نعمان زاده ، قربانعلی شریف زاده . حبیب

زینالوف ، علی محزون ، سلیمان ممتاز ، مجیری ،

فریدون بیک کوچلی ، میرزا محمد آخوندوف

و ... که با نامهای مستعار : « ولاغلی » (پرچانه)

« جیرجیراما » (جیرجیرک) « هر دم خیال » ،

« کیف سیز » (بی حال) ، « خورلدان » (لولو) ،

« چو ولاغلی » (جولن) ، « یوروردی » (کرم خاکی) ،

« هیوره » (لندهور) ، « گرز بیکارف » (ولگرد

بیکار زاده) ، « پینه چی » (پینه دوز) « قیرخ ایباغ »

(« زاربا ») « دلی » (دیوانه) و ... مقاله

می نوشتند .

۲۸

و سفیدی است که به صورت سرلوح در تمام شماره‌ها تکرار می‌شود و حاکی از مبارزه کهنه و نو و در واقع سمبول روزنامه به شمار می‌رود . تصاویر تقریباً نیمی از روزنامه را اشغال می‌کند . صفحه‌ی اول سرلوحه‌ای دارد که به القای فارسی وزیر آن به القای روسی کلمه‌ی « ملانصرالدین » نوشته شده است . در بالای سرلوحه تاریخ به سال میلادی و هجری قمری و شماره مسلسل وزیر سرلوحه آن قیمت به دوزبان آذری و روسی درج شده است .

۴ . قطع : ۲۴ × ۳۲

۵ . تعداد صفحات : ۸ صفحه ، و صفحه شماردویالای سمت راست هر صفحه ذکر می‌شد .

۶ . قیمت : در قفقاز و روسیه : ۱۲ ماهه ۵ منات

۶ ماهه ۳ منات

۳ ماهه ۱ منات و ۶۰ قپک

در کشورهای خارجی ۱۲ ماهه ۶ منات

۶ ماهه ۴ منات

قیمت تک شماره : در اداره ۱۰ قپک و در سایر

شهرستانها ۱۲ قپک



وقفه‌های طولانی روزنامه در سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۲، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ بوده و در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بکلی تعطیل بود و مجدداً در سال ۱۹۱۷ چند شماره منتشر شد و سپس به علت انقلاب و اغتشاش در قفقاز و روسیه تعطیل شد. در سال ۱۹۲۱ همزمان با قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، شماره ۸ از روزنامه در این شهر انتشار یافت و پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تشکیل دولت شوروی از تاریخ دوم نوامبر ۱۹۲۲ در شهر باکو آغاز به انتشار کرد و تقریباً بطور مرتب تا سال ۱۹۳۰ به کار خود ادامه داد. از این به بعد به علت کمبود مدیر روزنامه از انتشار بازماند، بطوریکه در سال ۱۹۳۰ مجموعاً ۳۳ شماره و در ژانویه سال ۱۹۳۱ دوشماره از روزنامه منتشر شد و پس از آن بکلی تعطیل گردید.

۱۷. نوع: صائیریک [مقالات و تصاویر طنزآمیز و فکاهی‌های انتقادی]

۱۸. تمایلات: اکثر نویسندگان به سازمانهای سوسیال دموکراسی وابستگی داشتند و در نتیجه در

۹. تصویرسازان: او. ای. شملینگ (که با نام شلینگ مشهور بود)، و. روتر، عظیم‌زاده، بهزاد، ح. موسایف، یوسف وزیر، گریزوسکی، ایراهیم‌زاده، و...

۱۰. زبان: آذربایجانی و بعضی صفحه یا ستونی به زبان فارسی نوشته می‌شد.

۱۱. دوم روزنامه: تا آخرین شماره سال ۱۹۲۸ کلمه «ملانصرالدین» به الفبای فارسی در سرلوح روزنامه چاپ می‌شد و در سال ۱۹۲۹ با نحوه خط و الفبا لاتین در قفقاز، سرلوح نیز به لاتین نوشته شد. شماره نخست ۱۰۰۰ نسخه - شماره دوم ۲۰۰۰ نسخه و بعداً ۵۰۰۰ نسخه

۱۳. تاریخ انتشار: هفتم آوریل ۱۹۰۶ [۱۲ صفر ۱۳۲۴ هجری اولین شماره: قسری]

۱۴. تاریخ آخرین شماره: ژانویه ۱۹۳۱

۱۵. ناصله انتشار: هفتگی

۱۶. وقفه‌ها: این روزنامه به علل مختلف در انتشارش وقفه‌هایی ایجاد می‌گشته، سانسور دولت روسیه، فشار طبقات و قشرهای ارنجایی، جنگ و... موجب متوقف شدن روزنامه می‌گشت

۳۲

مطالب آن تمایلات سوسیال دموکراسی به چشم می‌خورد.

۱۹. وابستگی: روزنامه بشخصه مستقل بود.

۲۰. محل دسترسی: دسترسی کامل به تمامی شماره‌ها میسر نیست و دوره‌ها با شماره‌هایی از آن در بسیاری از خانواده‌های قدیمی و کلکسیونرها و علاقه‌مندان و بعضی کتابخانه‌ها، [کتابخانه مجلس، کتابخانه‌ای تربیت تبریز و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران] یافت می‌شود.

۲۱. موضوع و مطالب: لحن مقالات و تصاویر عموماً طنزآمیز و انتقادی است و بندرت مقالات جدی در آن به چشم می‌خورد.

مطالب روزنامه اکثر آذربایره زندگی مسلمانان و مسائل فرهنگی مردم مشرق زمین، مسائلی آزادی زنان، مبارزات مشروطه‌خواهی در ایران و ترکیه و کوبیدن استبداد و انشای اعمال امپریالیستها و استعمارگران غربی در آسیا و آفریقا و... مطالب به صورت شعرهای طنزآمیز و فکاهی: قیام‌تون (ا) اخبار ننگرانی،

۳۴

چیستان و... مقالات اغلب کوتاه و بعضی بلند و دنباله‌دار.

۲۲. آگهی: معمولاً در سمت چپ پایین صفحه هفتم روزنامه، ستون کوچکی از آگهی‌های تجاری گنجانده می‌شد.

درباره کاریکاتورها

روزنامه ملانصرالدین از همان آغاز کار توجه نویسندگان، شاعران و نقاشان پیشرو را به خود جلب کرد. این هنرمندان با آگاهی و درک موقعیت و رسالت ملانصرالدین، به همکاری با آن پرداختند و بویژه چند کاریکاتوریست زیر دست با الهام گرفتن از مقالات و اشعار مندرج در روزنامه و با احساس مسئولیت تمام، چهره ملارا هرچه پاکیزه‌تر و نورانی‌تر نشان می‌دادند. از آن جمله می‌توان از روتر و شلینگ نام برد. این دو نفر در آلمان زاده و به روسیه مهاجرت کرده‌اند و بالاخره در قفقاز و آذربایجان ساکن شده‌اند. آنها با هوشیاری و استادی خاصی به تصویر کردن جنبه‌های منفی و آسیب‌پذیر زندگی مردم محیط خود پرداخته‌اند، مطالعه آثارشان نشان می‌دهد که هر دو با فرهنگ، زبان، سنت و رسوم آذربایجان آشنایی کامل داشته‌اند. برای نمونه چند تابلو از آثار این دو هنرمند چیره‌دست و نکته‌پرداز را در این مجموعه می‌آوریم.

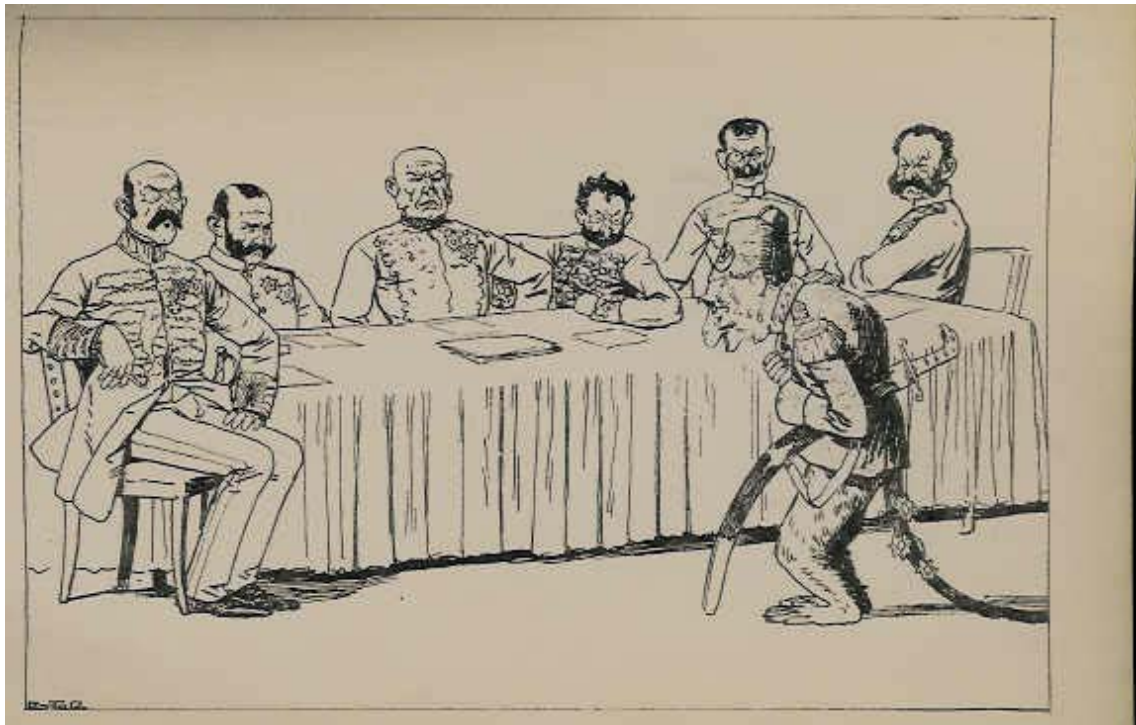












برای شناخت بیشتر رجوع کنید به :

- یحیی آربن پور : « از صبا تا نایما » تهران کتابهای جیبی ۱۳۵۰ .
- محمد بیفون : « روزنامه ملا نصرالدین » : تهران نامه انجمن کتابداران ایران دوره نهم - شماره اول بهار ۲۵۳۵ .
- اعلیای تعلیمی : « نمایشنامه نویسی دوره مشروطیت » (معرفی جلیل محمدزاده) . تهران ، دانشکده هنرهای دراماتیک - پایان نامه تحصیلی (به صورت پلی کپی) ۵۵ - ۱۳۴۵ .
- میرزا علی اکبر طاهرزاده [صابر] هوپ هوپ نامه [ترجمه فارسی] .
- احمد کسروی . تاریخ مشروطه ایران ، تهران ۱۳۱۹ .

آنچه از جلیل محمد قلی زاده به زبان فارسی ترجمه شده :

- « نمایشنامه مرده ها » ترجمه هما ناطق ، محمد بیفون . تهران ، دنیای دانش ۱۳۵۲ .
- « ماجراهای قریه داناباش » ترجمه علی کاتبی . تهران ، انتشارات دنیا ۱۳۵۲ .
- « کورآت و پنج داستان دیگر » ترجمه فرخ صادقی . تهران ، انتشارات رز ۱۳۵۴ .
- « چند داستان » ترجمه م . ع . فرزانه ۱۳۳۰ .
- « داستانها » ترجمه غلامحسین ییگدلی . باکو ، نشریات دولتی آذربایجان ۱۹۷۳ .
- « قربانعلی بك و نه داستان دیگر » ترجمه کریم کشاورز . تهران ، انتشارات نگاه ۷۵۳۵ .